

ایران در قلب همه است



روایت را از طرح «پرچم‌گردانی» مسعود نبی دوست، ایده پرداز و پژوهشگر هویت شهری، شروع می کنیم؛ جبرانی که خود خوش زاده شد و با پیش از ۴ هزار ساعت، توانست خیابان را به میدان تعامل میان چهره های مختلف جامعه، تبدیل کند. نبی دوست از زاویه ای متفاوت حرف می زند؛ پژوهشگری همیشه به دنبال ایده های تازه است. تعریف می کند؛ وقتی قرار شد آدم ها به خیابان بیایند و در آن بمانند، با خودم فکر کردم که این رویداد به یک تنوع بخشی نیاز دارد اما سوال این بود که چگونه؟ ساعت ها به چگونگی آن فکر می کردم. صرف حضور در خیابان با خودم اینکه خود حضور کار بزرگی است، مرا راضی نمی کرد؛ دنبال خلق یک اثر جدی تر و معنادار تر بودم و رویداد پرچم‌گردانی دقیقاً پراسانی همین شدقه، طرحی شد. او ادامه می دهد؛ سرانجام به این نتیجه رسیدیم که پرچم ایران را به متن زندگی آدم ها بیاوریم. ایده از ابتدا خلق یک میدان تازه برای کنشگری خود مردم بود. ما چند نفر بودیم که درهرهم جمع شدیم تا این کار را انجام دهیم، بدون اینکه از جایی سفارش گرفته باشیم. جمعی بودیم که این برنامه را جلو بردیم اما هدف مشترک آدم های بیشتری را فراهم کنیم. این پژوهشگر هویت شهری در توضیح بیشتر ما چرا می گوید؛ به نظر می رسد ما تا پیش از این، تجربه ای شبیه به این نداشتیم؛ تجربه ای که در آن آدم ها وارد جرابی می شوند که هیچ سازمان دهنده و اداره‌کننده مشخصی ندارد. بخشی از جامعه، بدون هیچ قید و پیش شرطی از اینکه متعلق به کدام طبقه اجتماعی هستند، وارد رویدادی در خیابان می شوند که اداره‌کننده ای در رأس آن نیست و خود مردم آن را جلو می برند. نبی دوست با بیان اینکه تنها شرط حضور، یک گزاره بود. آن؛ اینکه مرزهای این سرزمین برای فرد اهمیت داشته باشد، ادامه می دهد؛ هرکه در این دایره می کنجید، می توانست بیاید و پای پرچم بایستد، این پیوند، زمانی معنادار می شود که آدم ها بتواند دیدگاه ها و تیپ های شخصیتی، پرچم را از دست یکدیگر تحویل بگیرند. در چهره و پوشش خانم ها معمولاً سوگیری های اجتماعی آشکار است؛ بانوان با حجاب های مختلف پرچم را دست به دست کردند تا با هم تجربه کنند که امروز ایران فصل مشترک همه عاست. این اتفاق، جرقه ای برای یک فهم تازه، افقی نو برای گفت‌وگو و شکستن تصورات قالبی است. او توضیح می دهد؛ یکی از کسانی که پرچم را در دست داشت، تغییر و تدبیر وایسار جالبی را مطرح کرد که به نظرم گویای تمام هویت این کار بود. او می گفت من هر وقت پرچم را می بینم، یاد سابقه دو امدادی می افتم؛ در دو امدادی شما جوانی در دست دارید که آن را به نفر بعدی می دهید و او هم به دیگری واگذار می کند. این یک حرکت جمعی محض است؛ وقتی آخرین نفر از خط پایان می گذرد، تک تک اعضای آن جمع باهم برنده شده‌اند. اگر این اتفاق صرفاً به پرچم داری یکو، دو یا سه فرد محدود می شد، هرگز نمی توانست چنین بار معنایی و نمادینی پیدا کند. زیبایی و قدرت این حرکت در همین دست به دست شدن بی وقفه بود؛ اینکه همه، آن را میبایم یکدیگر به گردش درآورند. تشنگین تیر بخش این تجربه، مواجهه با طیف های گوناگون جامعه است.نبی دوست باصراحت بر مرزناپذیری این نماد مشترک، تأکید می کند می گوید؛ این رویداد به این صورت رقم خورد که همه انسان هایی که خودشان را از این پرچم محروم نمی دانستند، در آن سهیم شدند. در این قالب، برای ما مهم نبود چه کسی با وجواب است یا بی حجاب یا اینکه طرفدار جمهوری اسلامی است یا نه، تنها هرز و سنگ محک این بود که آن فرد، «ایران» را دوست داشته باشد. پیشنهاددهنده طرح پرچم‌گردانی ادامه می دهد؛ طبق آمار یک ثبت شده است، تاکنون حدود ۴ هزار نفر به طور مستقیم در رویداد پرچم‌گردانی حضور یافته و پرچم دست به دست کرده‌اند. اگر جمعیت مشخص را حدود ۳/۵ میلیون نفر درنظر بگیریم، معنای این رقم آن است که از هر پانصد شهروند مشهدی، یک نفر تابه حال پرچم دار بوده است. اگر در خیابان شلوغی مثل احمدآباد روزانه ده‌ها هزار نفر تردد کنند، بخشی قابل توجهی از همین عیاران روزمره، کسانی هستند که ساعتی این پرچم را بر دوش کشیده‌اند. ما پیش از این، رویداد مشارکتی در این سطح جمعیتی که جامعه را این چنین درگیر کند، تجربه نکرده بودیم. رویدادها همواره سازمانی، باکدکود مشخصی و ساختار بسته هستند اما ما این قالب را شکستیم و آدم های تازه ای وارد مدار شدند که هیچ الگوی پیش فرضی برای تیپ، پوشش و خاستگاه اجتماعی آن ها وجود نداشت.

سربازها، پشت لانچرها و مردم، پای پرچم ها

نبی دوست بیان می کند؛ واقعیت این است که روزهای اول فکر نمی‌کردیم رویداد تا این اندازه طولانی شود؛ تصوراتمان کنشی نهایتاً دو هفته ای با یک ماه بود. اما شاخص ادامه این مسیر را بر مدار ایستادگی ملی وویان جنگ گذاشتیم. همیشه از من می پرسند تا چه زمانی نیاست بایستد؟ بختبر نمودن این رویداد، «تا وقتی که سربازان و مدافعان این آب و خاک، پشت سامانه ها و لانچرها ایستاده‌اند. اما ما شهروندان هم در خیابان پای پرچم ها ایستاده ایم.» از ششم فروردین که کار در مشهد آغاز شد تاکنون، بالغ بر ۴ هزار ۱۰۰ ساعت مداوم و بی وقفه این پرچم داری ادامه داشته است. این ایده که ابتدا در مشهد جوانه زد، ظرف مدتی کوتاه مرزهای خراسان را درنوردید و جغرافیای ایران را به یکدیگر کرد. رد، نبی دوست درباره ادامه جریان توضیح می دهد؛ این طرح شهریه شهر رفت؛ از تهران، شیراز، اصفهان و تبریز تا بیرجند، رفسنجان، کرمان و علی آباد کنول. نقطه اوج این هم بستگی سرزمینی، در جنوب رقم خورد؛ «چیه جای بندرعباس به یاد شهدای میناب، یک هفته تمام یعنی ۱۶۸ ساعت بی وقفه -دست‌ها تا ساعت ۱۰:۰۰ بامداد- زیر آفتاب سوزان و در دمای نزدیک به پنجاه درجه، پرچم‌داری کردند و در نهایت همان پرچم منبرک را بر مزار فرزندان میناب بردند و تقدیم خانواده شهدا کردند.این حس به رویداد، رنگ و لعابی دلچسب می دهد. آدم ها از هر طیف نشان دادند که ایران در قلب آن هاست.



حماسه سازی دهه هشتادی ها و نوودی ها



دکتر جمال یزدانی، اعتقاد دارد وقتی از پدیده حضور مردم در خیابان سخن می‌گوییم، باید کنش ساده روبه رویه نبینیم، بلکه باید پدیده اجتماعی مواجیم که ریشه های آن را باید در لایه های زیرین تاریخ معاصر ایران جست وجو کرد. روایت را از زاویه این پژوهشگر حوزه فرهنگ و ارتباطات دنبال کنید؛ دکتر یزدانی می گوید؛ این پژوهشگر ریشه ای عمیق در حافظه تاریخی ما دارد. از سنت «بست نشینی» در اما کن مقدسه که با محوریت علما برای نظم خواهی شکل می‌گرفت تا واقعه خونی مسجد گوهرشاد، همگی گویای این است که «جمع شدن در یک مکان عمومی»، ابزاری برای اعلام نظر در برابر قدرت بوده است. او صحبت را به سال های پیش از این برمی‌گرداند و می‌گوید؛ انقلاب اسلامی ایران، الگوی حضور خیابانی را از حالت پراکنده و محدود، به یک جریان سیال، هدفمند و سراسری تبدیل کرد. تداوم این شیوه در قالب راهپیمایی های مناسبتی همچون ۲۲ بهمن و روز قدس، در حقیقت نهادینه کردن این جریان بود. جایی که در مواجهه باکودتای طراحی شده توسط غرب، مردم خیابان را به عنوان «سنگر امنیت» برگزیدند. او معتقد است حضور در خیابان برای مردم ما نوعی «سرمایه‌گذاری برای امنیت» بوده است. تحلیل دقیق این رخداد نشان می‌دهد که این هدف گذاری، در گذر زمان ها به ویژه در دوران پرتلاطم پیش از جنگ، به خوبی محقق شد. مردم «موخندند که «بودن در صحنه»، مترادف با امنیت برای ما هاست. اما این تجمعات، کارکردهای راهبردی دیگری نیز دارند که نباید از نظر دور داشت. حفظ نام و یاد بنیان گذار انقلاب اسلامی و تداوم ادبیات رهبر شهید انقلاب در فضای عمومی، نشان می‌دهد که خیابان به یک «میدان روایت» تبدیل شده است. تصاویر و جملات نصب شده در میدان شهر، فقط نماد نیستند، آن ها «دک های گفتنمانی» اند که همچنان کارکرد بسیج‌کنندگی و جهت دهی دارند. این تجمعات، «بش به بودن»، در لحظات سخت، را تقویت می‌کنند. تکنه ی کلیدی در تحلیل پژوهشگر فرهنگی کشورمان، حضور معنادار نسل های دهه هشتادی و نوودی است. او می‌گوید؛ برخلاف برخی تحلیل های تقلیل گرانه، حضور این نسل ها نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی، همچنان توانسته است کفتمان خود را در لایه های نسلی جدید نیز تقویت کند. آنچه امروز در تجمعات شاهد هستیم، برخلاف تصور برخی، یک همگونی ساده نیست، بلکه یک «هم افزایی هویت ساز» است. نسل های جدید با درک عمیق از آرمان ها، توانسته اند وجوه مختلف هویت خود را در این فضاها بازتعریف کنند. ما شاهد یک مثلث هویت ساز هستیم؛ هویت ملی محلی، هویت دینی و هویت انقلابی. در این میان، «دعای سلامتی حضرت ججت (ع)» به عنوان یک کن ثابت در تجمعات، نقش «محور معنایی» را ایفا می‌کند؛ عاملی که تجمعات را از یک کنش صرفاً سیاسی، به یک کنش «معنای» تبدیل کرده است. اما شاید مهم ترین پرسش در تحلیل جامعه شناختی این پدیده، تبیین موتور محرک این تجمعات باشد، آیا این حضور، برخاسته از «هیجان واحساس» است یا از «شعور و آگاهی»؟ من در این پدیده، یک «وجه تعادلی» می بینم؛ اگر این تجمعات صرفاً برپایه «احساس و هیجان» بود، مانند بسیاری از جنبش های گذرا، به سرعت فروکش می‌کرد و به یک پدیده گذرانی تبدیل می‌شد. ازسوی دیگر، اگر برپایه «شعور و آگاهی» بنا نشده بود، از تداوم و استقبال عمومی بی بهره می‌ماند.

میدان‌داری مردم مشهد مقدس در ۲۰۰ شب گذشته «دوست را به تحسین و دشمن را به حیرت واداشت»

مردمی که مبعوث شدند...

دیگر نه هوا، هوای روزهای ابتدایی است و نه خیابان، گذرگاه عبور عابران خسته از کار روزانه. حالا شب، آغاز یک زندگی تازه است. غروب که می رسد، چراغ های یک در دل تاریکی، سومی گریند و آغازگر روایت تازه ای می شوند. دوست شب از عمر این روایت می گذرد. سنگ فرش های قدم های مردمی عادت کرده اند که باهم بودن و کنارهم بودن را به فشنگ ترین قالب این روزها تبدیل کرده اند. شب هایی که نایا بمدار زور بعد، خیابان ها چشم می‌کشند و آدم ها خواب را به چشم خود خرام کرده اند؛ آن هایی که آمده اند قاعل سرنوشت خودشان باشند. تجمعات خیابانی حالا فراتر از یک نام است و خیال ها را باهم رفیق کرده است؛ میدانی که دست ها و قلب های زیادی، همدیگر را پیدا کرده اند و برای رسیدن به قلبه، لحظه شماری می‌کنند. این حضور، مانند گذر تاریخ ملت ایران که از آن تا نام «بعثت ملت» هم بر یاد می‌شود. همان گونه که رهبر معظم انقلاب فرمودند، «دوست را به تحسین و دشمن را به حیرت واداشت». این روایت، تحلیل شخصیت های مختلف به یهانه دو یستین روز این رویداد است.



محبوبه قربانی
روزگار شب
روز



رسیدن اجتماعات مردمی به دو یستین شب، صرفاً یک عدد یا ثبت یک رکورد نیست، بلکه می‌توان آن را نشانه ای از شکل‌گیری و استمرار یک حرکت اجتماعی دانست که در حمایت از انقلاب و نظام جمهوری اسلامی و تجدیدبیت با رهبری شکل گرفته است. تداوم این حضور خیابانی در شرایط مختلف از منظر اجتماعی و سیاسی تأمل برانگیز است و برای تحلیل آن باید مجموعه ای از عوامل زمینه ای، رفتاری و راهبردی را در کنار یکدیگر دید. نخستین نکته به زمینه ها و دلایل شکل‌گیری این حرکت بازمی‌گردد. این حضور را نمی‌توان نتیجه یک فراخوان مقطعی یا واکنشی کوتاه مدت دانست، بلکه بخشی از آن به نوع تربیت سیاسی و اجتماعی شکل‌گرفته در نظام جمهوری اسلامی بازمی‌گردد. تربیتی که بر مشارکت مردم و ایفای نقش آنان در تحولات سیاسی و اجتماعی تأکید داشته است. از این منظر، مردم خود را صرفاً مخاطب تحولات سیاسی نمی‌دانند، بلکه برای خود نقش و اثرگذاری قائل است. تجربه تاریخی جمهوری اسلامی نیز مؤید همین مسئله است و مردم در مقاطع مختلف از تحولات و دگرگونی های سال های ابتدایی انقلاب و مقابله با فعالیت گروهک ها گرفته تا پشتیبانی از جنگ هشت ساله، مواجهه با فتنه های دهه های ۷۰ و ۸۰، و مقابله با موج تروریسم خیابانی، در بزنگاه های سیاسی و امنیتی حضور داشته‌اند. بنابراین، حمایت و انسجام اجتماعی را می‌توان یکی از مؤلفه های مهم قدرت جمهوری اسلامی دانست؛ مؤلفه ای که بخشی یایی از جامعه نیز آن را به عنوان بخشی از نقش خود در حفظ نظام سیاسی درک کرده‌اند. نکته دوم، زمان شناسی و موقعیت شناسی مردم است. از همان نخستین لحظاتی که خبر شهادت رهبر شهید منشتر شد، مردم بدون آنکه منتظر فراخوان های رسمی باشند، در میدان حاضر شدند. این حضور به شهرهای مختلف گسترش پیدا کرد. چنین واکنشی را می‌توان نشانه ای از درک موقعیت و تشخیص زمان مناسب برای کنش اجتماعی دانست؛ به این معنا که بخشی از جامعه احساس کرده است که در بزنگاه سیاسی و تاریخی باید نقش خود را به صورت میدانی نشان دهد. سومین مؤلفه، استمرار و پایداری است و اهمیت این حرکت فقط در شکل‌گیری اولیه آن خلاصه نمی‌شود، بلکه استمرار آن در طول این اجتماعات، موضوعی است که آن را از یک واکنش مقطعی متمایز می‌کند. حمایت از انقلاب، تجدیدبیت با رهبری، پیگیری مطالبه انتقام و خون خواهی رهبر شهید و تأکید بر ادامه مسیر، مجموعه مطالباتی است که در استمرار این حضور نقش داشته است. در این میان خسته نشدن و متغعل نشدن مردم و تداوم حضور آنان، خود به یک مؤلفه مهم در تحلیل این حرکت تبدیل می‌شود؛ اما در کنار چرایی شکل‌گیری و استمرار این اجتماعات باید به کارکرد و پیامدهای آن نیز توجه کرد. یکی از مهم ترین آثار این حضور، ناکام گذاشتن آن چیزی است که از نگاه این تحلیل یکی از محورهای اصلی طراحی دشمن در جنگ رمضان بود. یعنی ایجاد شکاف میان مردم و حاکمیت و تضعیف انسجام داخلی با هدف اثرگذاری بر ساختار سیاسی کشور و در ادامه فراهم کردن زمینه برای تحقق سناریوهای دیگر علیه ایران است. نمایش حمایت اجتماعی از نظام سیاسی و تأکید بر استمرار همراهی با رهبری نشان داد که نمی‌توان جامعه ایران را صرفاً بر اساس محاسبات سیاسی و امنیتی بیرونی تحلیل کرد. از این منظر حضور مردم در میدان علاوه بر کارکرد داخلی، دارای یک پیام سیاسی برای طرف مقابل است؛ اینکه فشار خارجی لزوماً به جدایی جامعه از ساختار سیاسی منجر نمی‌شود و در شرایط خاص حتی می‌تواند به تقویت انسجام اجتماعی منجر شود. اهمیت این مسئله زمانی بیشتر می‌شود که آن را در مقیاس تاریخی بررسی کنیم و حضور مستمر مردم در حمایت از ساختار سیاسی کشور، چه در زمان جنگ و پیمپاران و چه پس از آن موضوعی است که نمی‌توان صرفاً با معیارهای یک تجمع مقطعی سنجید. استمرار این حضور، در صورت حفظ ماهیت مردمی آن می‌تواند نشانه وجود یک ظرفیت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قابل توجه باشد؛ ظرفیتی که در معادلات قدرت داخلی و حتی محاسبات طرف های خارجی نیز اهمیت دارد. با این حال، همین ظرفیت اجتماعی نیازمند سیاست است و مهم ترین مسئله در این مرحله جلوگیری از تبدیل شدن اجتماعات مردمی به عرصه رقابت های جناحی و سیاسی است. اگر قرار باشد این حضور به یک سرمایه اجتماعی پایدار تبدیل شود، باید از بهره برداری جناحی و سوء استفاده سیاسی از آن پرهیز شود. چنین اجتماعی زمانی می‌تواند کارکرد واقعی خود را حفظ کند که محور اصلی آن ها همان مطالبات و انگیزه های اولیه شکل‌گیری باشند. باید زمینه برای حفظ انسجام، مشارکت و اعتماد متقابل فراهم کرد. اعتماد اجتماعی سرمایه ای نیست که بتوان آن را صرفاً با فراخوان یا دستور ایجاد کرد؛ بلکه نتیجه تجربه ای مستمر میان جامعه و ساختار سیاسی است و به همان اندازه که شکل‌گیری آن زمان بر است، آسیب پذیر نیز هست. در نهایت، دو یستین شب این اجتماعات را می‌توان پیش از آنکه صرفاً نقطه ای در یک تقویم با عددی در شمارش تجمعات دانست، فرصتی برای بازخوانی یک پدیده اجتماعی تلقی کرد؛ پدیده ای که از یک سو ریشه در تجربه تاریخی حضور مردم در بزنگاه های سیاسی دارد و ازسوی دیگر نشان دهنده ظرفیت بخشی از جامعه برای کنشگری و حضور مستمر در شرایط بحرانی است. حفظ این ظرفیت، رهبریز از برخورد های جناحی و تلاش برای جلوگیری از فراسپش سرمایه اجتماعی، مهم ترین الزامات ادامه چنین روندی است.



پیوند میان تجربه هیجانی و شناختی نسل جدید

استمرار تجمعات شبانه در میدان ها و خیابان ها، فارغ از ابعاد اجتماعی و سیاسی آن، از منظر فرهنگی و تربیتی نیز پرسش های مهمی را پیش روی کارشناسان قرار داده است؛ به ویژه درباره نسلی که با ادبیات، رسانه ها و الگوهای ارتباطی متفاوتی، رشد کرده است و در ادبیات عمومی آن را با عنوان نسل Y یاد می‌کنند.



حسین باغلی، فعال فرهنگی، یکی از نقدها به این روایت را پیش می‌کشد که هیجان مدار بودن آن است و می‌گوید؛ ویژگی رویکرد تاریخی تربیتی مبتنی بر هیجان، کوتاه مدت بودن اثر آن هاست؛ اینکه ممکن است فرد در فضای پرشور یک کنجیم، تحت تأثیر فضای جمعی قرار گیرد، اما با پایان یافتن آن فضا، به زندگی روزمره خود باگردد و تجربه شکل‌گرفته نیز در عمل، استمرار پیدا نکند. او می‌افزاید؛ هیجان به عنوان بخشی از سرمایه شخصیتی انسان، حسی منفی نیست و در بسیاری از مواقع، عنصر تحریک‌کننده برای حرکت است؛ به ویژه در مورد نوجوانان، آغاز یک تجربه تربیتی از مسیر هیجان، می‌تواند حتی مطلوب باشد؛ مشروط بر اینکه در ادامه به ساخت شناخت راه پیدا کند. باغلی معتقد است؛ شرایط خاص امروز به پیوند میان تجربه هیجانی و شناختی نسل جدید کمک می‌کند؛ نسلی که اخبار جنگ و دگرگونی را به صورت روزمره دنبال می‌کند و در معرض واقعیت های بیرونی قرار دارد. این فعال فرهنگی می‌گوید؛ از نظر بنده، شرایط اختصاصی موجود، جنگ و دگرگونی مداوم با دشمن خارجی که نسل جدید در فرایند طبیعی زیست این روزها، از طریق اخبار روزمره از آن آگاه می‌شود، خیلی به درک آن ها از شرایط موجود کمک می‌کند. او می‌افزاید؛ نوجوان در این شرایط تنها با یک فضای هیجانی مواجه نیست، بلکه همه زمان با واقعیت های بیرونی نیز ارتباط دارد؛ «او رکنار این هیجان در حال تجربه، و واقعیت های شناختی بیرون هم مسترسر دارد و لذا منجر به تحکیم باور او درباره ضرورت وطن دوستی و پای کار وطن بودن می‌شود. این تجربه لزوماً یک تجربه بی اثربست»؛ به اعتقاد باغلی، مهم ترین بخش نگاه به مسئله تربیت نسل جدید، به فرایند هویت یابی نوجوان بازمی‌گردد؛ دوره ای که در آن حتی یک تجربه محدود مدت نیز می‌تواند در لایه های عمیق تر شخصیت فرد، باقی بماند. او در توضیح بیشتر می‌گوید؛ نکته قابل توجه بعدی، این است که نوجوان در دوره هویت یابی است و در این دوره حتی نلنگه های احساسی می‌تواند زمینه ای برای ورود کوتاه مدت و در یک دنیا موضوعی خاص باشد. از این منظر، حتی اگر نوجوان پس از خروج از فضای تجمع، درظرفه های تجربه را کنار بگذارد، نمی‌توان لزوماً آن را تجربه ای تمام شده تلقی کرد. چنین تجربه ای، ولو اینکه کوتاه باشد و خروج از آن موقعیت در ظاهر کنار گذاشته شود، هیچ وقت در جریان شکل‌گیری هویت او از بین نمی‌رود و در دوره های بعدی زندگی، این تجربه ها به حوزه خود آگاهی می‌آید و به عنوان سرمایه ای در تثبیت هویت آن ها نقش آفرینی می‌کند و تکراری فرهنگی موقتی بودن این تجربه و هیجان مدار بودن آن، خیلی جایی ندارد؛ فعالی فرهنگی کشورمان با بیان اینکه پرسش اصلی درباره تجمعات شبانه، صرفاً این نیست که چند نوجوان و جوان در آن ها حضور پیدا می‌کند یا نه چه میزان از فضای هیجانی آن تأثیر می‌پذیرند. ادامه می‌دهد؛ پرسش مهم تر این است که این تجربه جمعی، در نهایت چگونه می‌تواند به بخشی از روایت ذهنی، نظام معنایی و هویت فردی نسل جدید تبدیل شود؛ مسئله ای که پاسخ آن را باید در عبور از «هیجان» به «شناخت» و در نهایت، قرار گرفتن این تجربه در مسیر شکل‌گیری هویت نوجوان جست وجو کرد.



زن ها در میدان مقاومت

شب های سرد و پرتلاطم بعد از شهادت آقا برای سیده محبویه رحیمی و جمعی از زنان شهر، آرام آرام به میدانی برای مقاومت بدل شد. او که حالا یکی از چهره های نمایان این تجمعات شبانه است، روایت های زیادی را ضبط و ثبت کرده است.

قبل شروع هر کب و گفتنی، توضیح خلاصه ای درباره مؤسسه رایا می‌دهد؛ مجموعه ای فعال در فضای مجازی که او مسئولیت روابط عمومی اش را عهده دارست و با بلاگرها و فعالان حوزه های مختلف در ارتباط هستند.

روایتش به همان روزهای ابتدایی ماه مبارک رمضان برمی‌گردد و شنیدن خبر شهادت رهبر شهید سید زکریا از صدای هلهله و یوق های مشتد که خیلی ها را آشفته کرده بود.

می‌گوید؛ ترس تمام وجودم را گرفته بود؛ به این فکر می‌کردم که اگر کشور از دست برود، اگر امنیت فروپاشد، چه بر سر ما خواهد آمد؟ تصویر ویرانی های سوریه و عراق مله خور به جانم افتاده بود. تصور فردا و فردایی بدون ثبات و نظام، برامی نامنمک بود. مدام به خودم می‌گفتم قرار است چه بلایی سر این آب و خاک بیاید؟

او هم مثل خیلی های خیابان را انتخاب کرد، با پرچمی در دست و همراهی پسر ده ساله اش که از نقاط عمیق این جمع هاست؛ این ها معجزه گفت‌وگوی بی واسطه در متن شهر بود. فرسنگ ها با الگوهای مراسم فاصله داشتند، اما در اثر کار بر سر نام «ایران»، نقطه ای برای وصل پیدا کرده بودند؛

«صحنه حضور بانوان محبیه در کنار دختران کم حجاب، تماشایی بود. این روایت هم شنیدن دارد و بارها برای دیگران تعریف کرده‌ام. در احمدآباد روزهای نخست، مردی را می‌دیدم که دوپتر می‌بستاد، سیگار می‌کشید و ما را تماشا می‌کرد. چند شب گذشت؛ آرام آرام نزدیک تر شد. حرف زد، لیخنه زد و شب های بعد خودش آمد. پرچم به دست گرفت و تصویر آقا را بالا برد. او حالا یکی از پایه های ثابت این جمع هاست؛ این ها معجزه گفت‌وگوی بی واسطه در متن شهر بود.

محبویه رحیمی که در این روزها جای صحبت رهگذاران و حاضران نشسته و به سبک یک ناظر میدانی دست به گفت‌وگو زده، از تغییر درجعی جامعه هدف سخن می‌گوید؛

روزهای اول بیشتر سراغ فخر خاستری می‌رفتم؛ کسانی که دلخور و معترض بودند و بعد هم سراغ دیگر افراد، با آن ها گفت‌وگو می‌کردم و یک سوال محوری پیش رویشان می‌گذاشتم؛ «اگر بخواهید یک وطن دوست واقعی را به من معرفی کنید، چه کسی را نشان می‌دهید؟» پاسخ ها بسیار متفاوت بود.

به هر کسی فکر می‌کردم و من در آخر عکس خودشان را نشانشان می‌دادم و متعجب می‌دشند.

حضور زنان در این شب ها فقط پرکردن فیزیکی فضا نبود؛ با تعریف پیوند عاطفی و مدنی در روزگاری که فقهی سازی ها می‌رفت تا جامعه را لنگه کند. زنانی که خیابان را نه به عنوان بستر کنش، بلکه به مثابه صحنه ای برای ترمیم، مدارا و پایداری بر سر موجودیت این سرزمین بازپس گرفتند.